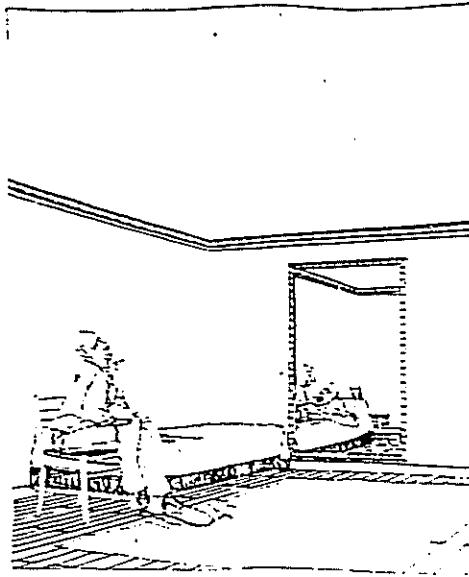


سلوک گم شده

سرنوشت سوسیال دموکراسی در ایران

مازیار بهروز



نگاهی کسی به تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران در قرن بیستم نشان می‌دهد که مفهوم چپ (سازمان‌های چپ، دیدگاه چپ، نظریه‌های چپ) در فرهنگ سیاسی ایران از اوایل قرن بیستم تا به پایان آن دچار نوعی تحول شده است. تحولی که در ارتباط تنگاتنگ با تغییر و تحولات جنبش کارگری و سوسیالیستی در سطح جهان بوده است.

در اوایل قرن، مفهوم چپ، به دو روند سیاسی سوسیال دموکراسی و کمونیستی اطلاق می‌شده است. حال آن که از اواسط قرن، وجه کمونیستی این روند وجه دیگر را تحت‌الشعاع قرار داده است. دو روند کمونیستی و سوسیال دموکراسی، ریشه و تاریخ خود را در جنبش کارگری - سوسیال دموکراسی قرن نوزدهم اروپا (به خصوص اروپای غربی) می‌یافتند. از سوی دیگر سوسیال دموکراسی اروپا از اواسط قرن نوزدهم خود را با اندیشه‌های مارکس منطبق کرد و مارکسیسم وجه مشخصه هویت سیاسی و ایدئولوژیک آن شد. با پیروزی انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷، جنبش سوسیال دموکراسی اروپا دچار انشقاق شد و کمونیسم به عنوان وجه انقلابی و ضد سرمایه‌داری روند جنبش کارگری اروپا، خود را در مقابل سوسیال دموکراسی - به عنوان وجه اصلاح طلب این جنبش - مطرح نمود.

این مقاله تحول تفکر چپ در ایران را در ارتباط با تحولات جهانی و داخلی ایران مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان خواهد داد که اگرچه وجه سوسیال دموکراسی جنبش چپ در ایران برای حدود نیم قرن تحت شعاع وجه کمونیستی قرار گرفته بود، اینک در پایان قرن می‌رود تا بار دیگر خود را به شکل مستقل مطرح سازد و در این راستا، مفهوم چپ را بازسازی کند. اکنون که جامعه ایران وارد دوره‌ای از توسعه سیاسی گشته و مباحثی چون، اجرای قانون و جامعه‌ی مدنی در آن به شکل جدی مورد بحث و جدل قرار می‌گیرد، بین تحول در تفکر چپ از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود. خاصه آن که تحولات جهانی یعنی سقوط دوگانه سوسیالیستی به رهبری اتحاد شوروی

(۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱) و تحول بنیادین روابط تولیدی در جمهوری خلق چین به نفع نظم سرمایه‌داری (آن چه حزب کمونیست چین به اصرار، سوسیالیسم به شکل چینی می‌نامد) از لحاظ نظری وجه کمونیستی را به سمت نوعی بی‌معنی شدن سوق داده است.

سوسیال دموکراسی در برابر کمونیسم

از دید تاریخی، کمونیسم زمانی در برابر سوسیال دموکراسی قد علم کرد که جنبش سوسیال دموکراسی اروپا در مقطع تحول قرن نوزدهم (و پس از ردگشت مارکس و انگلس) دچار بحران شده بود. در واقع جنبش کمونیستی از درون سوسیال دموکراسی اروپا سر بر آورد و با این توند، هم معنی نویسی به آرمان‌های انقلابی ندیده‌ی مارکس داد و هم به روند تحول در جنبش سوسیال دموکراسی و تبدیل آن از یک جنبش انقلابی به جنبشی اصلاح طلب کمک نمود؛ به چه معنی؟ جوهر بحران سوسیال دموکراسی (یعنی مارکسیسم قرن نوزدهم) را می‌توان چنین توضیح داد که با سپری شدن بیش از پنجاه سال از انتشار مانیفست کمونیسم توسط مارکس و انگلس و شکست انقلاب‌های اروپا، چشم‌انداز پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگر تیره شده بود. این ابهام از یک طرف به دلیل قابلیت سرمایه‌داری در پشت سرگذاشتن بحران‌های اجتماعی بود و از طرف دیگر به این لحاظ بود که طبقه‌ی کارگر صنعتی (پرولتاریه) به نظر نمی‌آمد آن آگاهی، اجتماعی و طبقاتی لازم را برای رهبری یک انقلاب پیروزمند از خود نشان دهد.

بین دو تحول بدین معنی بود که جنبش سوسیال دموکراسی به یک بحران تاریخی رسیده بود. بحرانی که فقط با ارزیابی تجارب و شرایط عینی جدید می‌توانست به ابعاد آن پی‌ببرد. در طول دو دهه اول قرن بیستم، پاسخ نئین و بلشویسم به بحران بالا طرح نظریه‌ی حزب انقلابیون حرفه‌ای و سوسیالیسم بود. در حالیکه گروهی از سوسیال دموکرات‌های اروپا با تحلیل تحولات جهان سرمایه‌داری و عدم وجود ذهنیت و آگاهی

سوسیالیستی در طبقه‌ی کارگر می‌رفتند تا چنین نتیجه‌گیری کنند که جنبش سوسیال دموکراسی می‌باید در چهارچوب نظم سرمایه‌داری (و دموکراسی سیاسی که در این فرآیند در حال شکل‌گیری بود) به حرکات اصلاحی دست زند؛ گروهی دیگر با تحلیلی جدید بر رسالت انقلابی سوسیال دموکراسی پافشاری می‌کردند.

کارل کائوتسکی و لنین، از جمله گروه دوم بودند. نئین چنین استدلال کرد که تجربه نشان می‌دهد که طبقه کارگر به خوبی خود صرفاً به آگاهی اتحادیه‌ای دست می‌یابد و چنین تحلیل کرد که آگاهی انقلابی (سوسیالیستی) باید از بیرون طبقه و توسط انقلابیون حرفه‌ای و حزب آنان به درون طبقه آورده شود. این نظریه در کنار نظریه‌ی سوسیالیسم لنین، پایه‌های نظری شکافی را که می‌رفت، برای همیشه سوسیال دموکراسی را از کمونیسم جدا کند، پی‌ریخت. پایگاه نظری آن در آینده بلشویسم و سپس مارکسیسم - لنینیسم خوانده شد. در تحول بالا نهفته است. در واقع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به این جدایی نظری بین سوسیال دموکراسی و کمونیسم صورتی عملی داد. با تشکیل بین‌الملل سوم در سال ۱۹۱۹ میلادی و سپس تثبیت قدرت استالین در پایان دهه ۱۹۲۰، جدایی کمونیسم و سوسیال دموکراسی، شکلی قطعی گرفت. این جدایی ر ز لحاظ عملی و نظری، چنین می‌توان توصیف کرد: کمونیسم زیر پرچم بلشویسم (یا مارکسیسم - لنینیسم و در عمل برداشت استالینی از آن) مدعی میراث داری وجه انقلابی سوسیال دموکراسی قرن نوزدهم اروپا شد. بر اساس این نظریه، طبقه کارگر از لحاظ تاریخی قادر است قدرت سیاسی را تحت رهبری حزب انقلابی به دست آورد و حتا در شرایطی نامطلوب، از لحاظ کمی و کیفی، اقدام به ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی کند. این نظریه بر آن بود که شرایط سرمایه‌داری در سطح جهان دچار تحول کیفی گشته و در عصر امپریالیسم می‌توان و می‌باید شرایطی را در نظر گرفت که به موجب آن، انقلاب اجتماعی پیروزمند، در جوامعی رخ دهد که ز لحاظ رشد سرمایه‌داری و صنعت در سطح نازلی باشند. بنابراین انقلابیون پیروزمند می‌باید یا مرحله‌ی سرمایه‌داری را کاملاً دور بزنند و یا روند آن را با رهبری خود تسریع کنند. در برابر این نظریه جنبش سوسیال دموکراسی در عمل وارث وجه اصلاح طلب سوسیال دموکراسی قرن نوزدهم اروپا گردید. تحلیل سوسیال دموکراسی بر این اساس بود که با تحولات پدید آمده در سرمایه‌داری جهانی و بسط دموکراسی سیاسی، و تحول در درجه استثمار، این امکان تاریخی بوجود آمده، تا احزاب سوسیالیستی به عنوان مخالفین وفادار در چهارچوب نظام سرمایه‌داری و برای بسط عدالت اجتماعی، فعالیت نمایند. برای پیروان این نظریه دیگر کسب قدرت سیاسی به شیوه‌ی انقلابی و قهر آمیز، بی‌معنی می‌نمود و هدف اصلی بسط اصلاحات در چهارچوب نظم سرمایه‌داری دموکراتیک بود.

از تاریخ تشکیل اتحاد شوروی تا سقوط آن در سال ۱۹۹۱ میلادی، کمونیسم و سوسیال دموکراسی در برابر هم صف‌آرایی نموده و هر یک خود را وارث به حق، مارکسیسم قرن نوزدهم معرفی می‌کردند. کمونیسم با نفی نظام سرمایه‌داری و با اتکا بر تجارب اردوگاه سوسیالیسم به مدت ۷۴ سال، از لحاظ نظری و عملی، جامعه‌ای

نوین را نمایندگی می کرد. در مقابل، سوسیال دموکراسی با رد نظم برآمده از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و قبول نظم سرمایه داری برای تبدیل و اصلاح آن و تبدیل آن به نظامی هر چه دموکراتیک تر، بر پایه عدالت اجتماعی فراگیر، همت می گذاشت.

سوسیال دموکراسی و کمونیسم در ایران

طبعی است که رقابت نظری و عملی بین جنبش سوسیال دموکراتیک و کمونیستی، انعکاس خاص خود را در جوامع مختلف بیابد. ایران هم از این لحاظ مستثنی نبود. با شکل گیری جنبش مشروطیت، اولین هسته های جنبش سوسیال دموکراسی در شکل انجمن اجتماعتیون و عامیون (۱۹۰۴) در ایران تشکیل شد. آنچه را که شاید بتوان در مورد جنبش ایران بگفته خواند، تاثیر بارز تحولات روسیه (و سپس شوروی) در فرایند شکل گیری آن بود. بدین معنی که شکل گیری و تحولات جنبش سوسیال دموکراسی در ایران، از همان اول با فعالیت بارز انقلابیون قفقاز همراه بود. ناگزیر عامل «مارکسیسم روسی» وجه مشخصه جنبش سوسیال دموکراسی و سپس کمونیستی ایران گردید. درجه ای تاثیر تحولات جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بر جنبش ایران چنان بالا بود که انشعب و شکل گیری دو جناح بلشویک (که حزب کمونیست را بنام نهاد) و منشویک (که میراث دار جناح اصلاح طلب و سوسیال دموکراتیک جنبش شد) تاثیر خود را بر روند تحولات ایران باقی گذاشت. به دنبال آن بخشی از انقلابیون مارکسیست ایرانی که در نهفت شروطه فعالیت داشتند، به جناح بلشویک تمایل پیدا کردند و در تشکیل حزب کمونیست ایران (۱۹۲۰) نقش مهمی ایفا کردند. (به عنوان نمونه، حیدر عموغلی) بخش دیگر به سوسیال دموکراسی رو کردند. (به عنوان نمونه، امین رسول زاده).

در طول دهه ۱۹۲۰، قبل از این که حکومت رضا شاه، با قانون معروف ۱۳۱۰، تمام احزاب مستقل را نابود و مرام اشتراکی را غیر قانونی کند، در ایران دو حزب کمونیست و سوسیالیست به طور هم زمان فعالیت داشتند. برنامه ای اجتماعی و سیاسی حزب سوسیالیست ایران به رهبری سلیمان میرزا اسکندری به برنامه ای حداقلی حزب کمونیست ایران تحت تاثیر تحولات شوروی و بین الملل سوم، از دو جناح تند رو و اعتدالی تشکیل یافته بود که دو برنامه ای جداگانه (برای انقلاب سوسیالیستی)، و حداقل (برای انقلاب بورژوازی) را ارائه می دادند. ویژه گی این دوران (دهه ۱۹۲۰)، در این است که اولاً، احزاب کمونیست و سوسیالیست، مستقل از یکدیگر و با برنامه های مستقل فعالیت می کردند. ثانیاً، با وجود روند رشد پاینده ای اختلافات بین کمونیست ها و سوسیالیست ها در سطح جهانی، این دو حزب در سطح ایران تا حدودی با هماهنگی، همکاری می کردند. این دوران با سرکوب های حکومت رضا شاه به پایان رسید. حزب کمونیست که هم از تشکیلات و سیمتری برخوردار بود و هم، به لحاظ ارتباط با شوروی، خطر عمده تری به حساب می آمد، مورد توجه اقدامات سرکوبگرانه ای پیس رضا شاه قرار گرفت. انقلابیون کمونیستی مانند جمعیته شوروی و اردشیر آرتسیف در این دوران به زندان

افتادند؛ در حالی که دیگر کمونیست های ایرانی، چون میکائیل سلطان زاده و عبدالحسین حسابی (دهزاد)، مجبور به مهاجرت به شوروی شدند و در دهه ۱۹۲۰، در توبه های استیشی، نابود گردیدند.

برای از دهه ۱۹۲۰، شاهد شکست گیری جریان سیاسی جدیدی بود که پیروان نشریه «دنیا» شک گرفته بود. این گروه در ددگله بنام گروه ۵۳ نفر معروف گشت. از شخصیت های معروف این جریان می توان از: دکتر تقی ارانی، بزرگ علوی، حبیب سکی و ایراج اسکندری نام برد. در مورد پیشینه و وابستگی سیاسی این جریان روشنفکری، میباید صاحب نظران اختلاف وجود دارد. جوهر این اختلاف، در وابستگی نظری و تشکیلاتی گروه است. آپ گروه معروف به ۵۳ نفر، جریانی مارکسیست - لنینیست بود و بستگی به کمینترن و ادامه ای حزب کمونیست ایران بود؟ یا جریانی سوسیال دموکرات و مستقل. وی حاوی حترام به شوروی و انقلاب، کتیراً، سرک قاطعی که بتواند این گروه را به یکی از دو سوی اختلاف تنص کند وجود ندارد. آنچه مسلم است این است که گروه ۵۳ نفر، با فکری مختلف، بیرون از شخصیت هایی اجتماع کرده بودند که بخش از آن توسط دکتر ارانی (توسط عبدحمید کامبخش) با باقی مانده ای، حزب کمونیست ارتباط داشته است. یک وجه اختلاف بین صاحب نظران، درجه ای اهمیت این ارتباط است. آن چه روشن شده این است که گروه از این رو، توسط کامبخش لو می رود. نشریه «دنیا» اجتماع گروهی روشنفکر بود که از لحاظ اجتماعی، واقعاً نمی توانست تاثیر زیادی بر سایرین داشته باشد. بنابراین، اهمیت آن، طرح برخی مسائل توسط نسل جدیدی از تحصیل کردگان متجدد دوران رضا شاه است و نقش که برخی از افراد گروه پس از شهریور ۱۳۲۰ در تشکیل حزب توده ایران بند کردند. با توجه به اختلافات صاحب نظران در مورد این گروه، می توان به طور غیر قطعی نتیجه گرفت که روشنفکران درگیر در این گروه، هم به کمونیسم و هم به سوسیال دموکراسی تمایل داشته اند ولی شرایط استبدادی زمان، مانع شفافیت اعتقادات آنان می گشت.

سقوط حکومت استبدادی رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ (اوت ۱۹۲۱)، بیری، اولین بار پس از سال ها امکان تشکیل احزاب سیاسی گوناگون و مستقل در ایران را فراهم ساخت. با توجه به بازگشایی فضای سیاسی در ایران، شاید انتظار می رفت که هر دو جریان کمونیستی و سوسیال دموکراسی، با تجدید سازمان های خود، بدر دیگر به فعالیت بپردازند؛ ولی در عین چنین نشد. آنچه شکل گرفت، مسجونی بود به نام حزب توده ای ایران، که قرار بود مخوفی از هر دو جریان باشد؛ ولی در عین (پس از طی مراحل) حزب کمونیستی کاملاً وابسته به شوروی شد.

نگاهی به عناصر تشکیل دهنده ای، حزب توده و اساسنامه و برنامه ای عمل آن، نشان می دهد که این حزب در بدو تشکیل، به حزب کمونیست زمان خود شباهتی نداشته است. وجود افرادی چون سیند میرزا اسکندری (از رهبران حزب سوسیالیست) در رأس حزب، و برتعماری اصلاح طلبانه ای آن، به این واقعیت اشاره دارد که، حزب توده در بدو تشکیل، حزبی فراگیر بوده است و نه کمونیستی. دوران ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲، امکان فعالیت نسبتاً آزاد احزاب سیاسی در ایران بود. در

این دوران، حزب توده مراحل گذار از حزبی فراگیر به حزبی کمونیست و وابسته به شوروی را طی نمود، اگر چه، توسط کامل شوروی بر حزب توده، بعد از کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست.

بین دوران چند ویژه گی دارد: اول: سایه فگندن کمونیسم بر سوسیال دموکراسی در ایران، از این تاریخ به بعد، زمانی که از جنبش چپ در ایران صحبت می شود، کمونیسم وجه غالب آن را تشکیل می دهد و سوسیال دموکراسی در حاشیه قرار می گیرد.

دوم: شکل گرفتن جریانی به نام «نیروی سوم» توسط خلیل منکی و دوستانش. این جریان اگر چه از موضع اصلاح حزب و طرفدار شوروی، در سال ۱۳۲۸ از حزب توده جدا شد ولی در روند تکامل خود پرچم دار نوعی سوسیال دموکراسی در ایران شد. این تحول، اما در وضعیت حاشیه نشینی سوسیال دموکراسی در ایران، تحولی ایجاد نکرد.

دوران ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۹. دوران ضعف جنبش چپ در ایران است. این دوران با کودتای ۲۸ مرداد شروع می شود و با تثبیت نظام شاهنشاهی پس از تحولات ۱۳۲۰ تا ۲۲ ادامه می یابد. در این دوران جنبش چپ در ایران، دوران گذار به مبارزه ای مسلحانه (مش چریکی) را طی می کند. چپ، در سال ۱۳۲۹ با تشکیل سازمان فدائیان، تولدی دیگر می یابد. در این دوران و دوران بعد، یعنی ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۷، جو حاکم جهانی، قهری و انقلابی بودن جامعه و مخالفین نظم شاهنشاهی در ایران، به نفع کمونیسم، و در راستای حاشیه نگاه داشتن سوسیال دموکراسی، عمل کرد. در این چهارچوب باید توجه کرد که جنبش سوسیال دموکراسی به لحاظ ذات فکری و عملی، اصولاً در شرایط اختناق کاربردی نداشت. سوسیال دموکراسی، سروج اصلاح اجتماع و عدالت در چهارچوب قانونی است. این نوع دیدگاه در شرایط اختناق نظام شاهنشاهی مشکل می توانست عملکرد سیاسی از خود نشان دهد. در حالی که این شرایط، تاثیر عکس بر کمونیسم داشت. جنبش چپ به رهبری جوانان معتقد به مش چریکی، توانست برای یک دوره تجدید حیات کند.

در دوران آخر بین بررسی، یعنی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲، با پیروزی انقلاب، شرایط برای فعالیت احزاب سیاسی بدر دیگر مهیا شد. این دوران با غیرقانونی شدن احزاب مخالف، و تلاشی شدن تشکیلات های مخفی به پایان می رسد. در این دوران نیز کمونیسم، هم چنان نقش غالب خود را ایفا کرد؛ ولی جریان های طرفدار سوسیال دموکراسی کمتر امکان عرض ندیم یافتند. دلیل این امر می توان در عوامل زیر یافت:

جو حاکم بر جامعه، بعد از پیروزی انقلاب، جوی تند و انقلابی بود. در چنین جوی، رقابت حکومت نو بنیاد اسلامی با احزاب چپ، برای به دست گرفتن جو سیاسی بود. شمارها و عملکردها، پیرامون شمارهای تند و انقلابی می چرخید. در چنین شرایطی، سوسیال دموکراسی بار دیگر خود را در وضعیتی یافت که حرفش و شمارش کاربرد نداشت؛ در ضمن که سوسیال دموکراسی در این دوران، فاقد شخصیت و افرادی بود که بتوانند با درک صحیح از اوضاع کس جامعه، سیاست درستی اتخاذ کنند. بنابراین جریاناتی که مدعی سوسیال دموکراسی بودند یا عملاً در حاشیه ماندند و یا به دنبال احزاب بزرگتر افتادند.

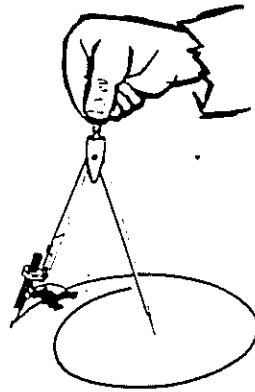
۱- جنبش چپ (کمونیستی) ایران، در عمل شکست خورد و سازمان‌های کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی نابود شدند.

۲- سقوط شوروی و تأثیرات خود را بر کمونیسم در سطح جهانی و نیز در ایران گذاشت. گر تشبیت جمهوری اسلامی و شکست جریان‌های کمونیستی، منی‌اش شکست عملی کمونیسم در ایران بود، تلاشی شوروی منعی سقوط نظری کمونیسم را در خود داشت. ضمناً، سقوط شوروی تنها به منی شکست حزب کمونیست آن کشور نیست، این سقوط حتا، به منی سقوط استالینیزم هم نیست: سقوط شوروی به منی سقوط پروژه‌ی بلشویسم و مارکسیسم - لنینیسم است. تاریخ مجموعه‌ای است از تفاضاتی که پیش آمده‌اند، و بررسی تاریخی، کوشش انسان برای بسزاسازی و تحلیل این اتفاقات است. در تاریخ کمتر می‌توان به «اگر» برخورد. در اتفاقات تاریخی، عوامل زیادی مؤثرند و اگرها غیر تاریخی‌اند. در برخورد به انقلاب اکثراً، نمی‌توان به «اگر» ها پرداخت، آن‌چه که بنیاد به پرداخت، تحول بلشویسم به شوروی و تلاشی آن در سال ۱۹۹۱ است.

شکست بلشویسم را به همان سؤالی می‌پرد که سوسیال دموکراسی را در اواخر قرن ۱۹، دچار بحران کرده بود: آیا طبقه‌ی کارگر آن چنان آگاهی تاریخی و طبقاتی را داراست، که نظم جدید کمونیستی را بنا نهد؟ جواب به این سؤال، جدایی اساسی بین کمونیسم و سوسیال دموکراسی را بوجود آورد. تجارب قرن اخیر و سرنوشت شوروی نشان می‌دهد که جواب به این سؤال منفی است. اگر چنین است، و بحران کمونیسم در جهان نیز تأییدی بر این امر است. بنابراین آن‌چه که می‌تواند چپ را در ایران منعی بخشد، همان سونک گم شده، یعنی سوسیال دموکراسی است. سوسیال دموکراسی با طرح اصلاح در جهت بهبود جامعه و ایجاد عدالت اجتماعی، می‌تواند همان راهی باشد که در این عصر پایان ایدئولوژی، جهت‌گیری سیاست چپ در ایران را مشخص کند.

جامعه‌ی ایران بر سر یک دو راهی تاریخی قرار گرفته است، یکی از این دو راه، می‌تواند به بسط آزادی سیاسی، تفکر، بیان، اجتماع، تحزب و در یک کلام، به مردم سالاری هرچه بیشتر ختم شود. اما مردم سالاری بر پایه‌ی عدم وجود عدالت اجتماعی بی‌شک نظامی است بنیاد و شکننده خواهد بود. در هر نظام مردم سالار، طرح برننامه‌ای، بر پایه‌ی آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی، به بسط و قوام مردم سالاری و پویایی نظام سیاسی - اجتماعی کمک خواهد نمود. این نقشی بوده است که جنبش سوسیال دموکراسی در جوامع مردم سالار به شکل بارزی ایفا نموده است، و ایراف نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. در ایران مفهوم چپ تاکنون تحت الشعاع کمونیسم قرار گرفته بود، ولی با سقوط شوروی و بلوک شرق، کمونیسم عملاً بی‌معنی شده است. بنابراین این چپ می‌باید، خود را در چهارچوب یک نظام مردم سالار در ایران منعی کند. در این روند سوسیال دموکراسی هم چون سلوکی گم شده می‌تواند در فریاد بازنگری مفهوم چپ در ایران، راهنمایی تاریخی باشد.

حقوق بشر و قتل‌های زنجیره‌ای



به مناسبت روز جهانی حقوق بشر و سانگرد قتل‌های زنجیره‌ای، از طرف انجمن مهاجرین و پناهندگان، در شهر ونکوور کانادا، برنامه‌ای به این مناسبت برگزار شد. آنچه در زیر می‌خوانید، سخن سخنرانی عبدالقادر بونچ - طنزپرداز خوش ذوق ایرانی - در این مراسم است.

درد بر شما خانم‌ها و آقایان، و درد و غم باید بگم درد بر ما چهره‌های مشخص و معین شهر که در عروسی و عزا حضور به هم می‌رسیم، و جمعیت بون هم هر سال کمتر می‌شود. به اعتبار سیاهی شکر نپید به کار که یک فرد جنگی به از صدهزار، اصلاً مهم نیست که از جمعیت می‌چهل هزار نفری شهر، چرا همیشه محبت زیر دوپست نظر شامل حال می‌شود، نباید هم به دنبال ریشه‌یابی بود، چه بسا ریشه‌یابی، ریش رفتارها و عملکردهای فردی خودمان را گیر بیندازد. البته جلسه امروز باز خوبه، چهره‌های جدیدی هم به چشم می‌خورد که شخصاً به اون‌ها خیلی خیلی خیرمقدم عرض می‌کنم و امیدوارم به این نتیجه نرسند که همین یک بار آمدن برای تمام دوران مهاجرت کافی.

خود من حقیقتش به این خاطر ازدم که چون صحبت از حقوق بود فکر کردم حقوق خواهند داد؛ ولی ظاهراً نویبه نقد نیست وعده‌ی نیه ست:

صحبت از حقوق بشر است. کمی حرف‌های بزرگتر بزنم، حقوق جمع حق است و بزرگان فرموده‌اند، و همیشه هم می‌فرمایند، که حق دادنی نیست و گرفتنی ست.

فکرتش را بکنید. شما ده ساعت کار بکنید، در پایت روز، تازه باید آستین‌ها را بالا بزنید بروید سراغ گرزتن، که حقان را بگیرید! وضع حقوق بشر در نیمی از کروی زمین چنین وضعی را پیدا کرده، شرایط و سطح زندگی، انسان‌ها را به چن کندن و داشته. تازه خمیازه‌ای اگر بکشند سنایر فلان عرف و ناله‌ای اگر بکشند خلاف فلان شرع است. در این نیم کره که صحبتش رو می‌کنیم حق و حقوق، لندن را به استناد خیلی چیزها از جمله: «آیه و حدیث» علنی پایمال می‌کنند، و بارز و مدافع و حق طلب هم سرشان نمی‌شود. در نیم دیگر کروی زمین، ب حمله‌های غنمی و از طریق قانون، حق بشر رو پایمال می‌کنند. البته راه حل‌های فراوانی وجود دارد که پرداختن به اون کار فراد حرفه‌ای و با سواده: تا جایی که بنده در پیترایی‌های مختلف با همکاریم بحث و بررسی کرده‌ام، دوتا راه حل بیشتر وجود ندارد: یکی این که آدم از خیر بین حق و حقوق لمنسی خودش بگذرد، درست که حقش خورده می‌شود، ولی لااقل با سرنوشتش بازی نمی‌شود؛ دومین راه حل اینه که دست از بشر بون برداره. محاسنی که بشر نبودن دارده بیشماره: شد وقتی بشر نباشین برتون فرقی نداره که آیت‌الله حسنی یک سال سرنوشت سلنکتمون رو در دست داره با بیست و دو سال.

یکی دیگه از محاسن بشر نبودن اینه که هر کس رو جلوی چشمی، با سر برون، با تکرار کردن این که از سیاست و سیاسی‌ها بدم می‌یاد، رفتن به کنسرت رو به رفتن به یک جلسه بزرگداشت ترجیح می‌دید. خود من هم از شما چه پنهان مثل سایر خانم‌ها و آقایانی که تشریف نیآورده‌اند قصد نداشتم که خدمت برس، دلینش این بود که فکر می‌کردم حقوق بشر اولاً چیزیه که مربوط به شما با انجمن مهاجرین و پناهندگان می‌شود و بعضی به سن نداره، ثانیا در مورد قتل‌های زنجیره‌ای هم که رئیس جمهوری ب بیست و بیست و پنج میلیون رای نتوانست کاری بکنند، از دست این بنده‌ی کمترین هم کاری بر نخواهد آمد، و وقتی متوجه شدم خودم چنین دلایل قانع کننده‌ای برای نیدن دارم، به این فکر افتادم از عده‌ای دلایل نیامدنشان را بیروم، که چندتایی را برایتان بزرگو می‌کنم:

آقا خسرو می‌گفت: سانگرد قتل‌های زنجیره‌ای نوعی عذاری است به سبک حاجی بازاری‌ها. کبر آقا می‌گفت: بی‌زینس رو که نمی‌شه تعطیل کرد.

حسن آقا می‌گفت: سال دیگه ما زودتر می‌جنبیم و جلسه رو ما می‌گذاریم.

سرم خانم می‌گفت: ذهناتون که کج نمی‌شود کسی هم از پایمال شدن جهانی حقوق زنان بگویند...

از این‌ها که بگذریم، حتا اگر شده خودمون، باید یک فکری به جان حقوق بشر بکنیم، باید سیتینگی. جلسه‌ی بگذاریم، و اون دوباره بنویسیم. حالا دیگه جهان دو قطبی نیست، گلوبال اکونومی هم که خزنده و گزنده دارد حرکتش رو می‌کند، زید احتیاجی به چنین نوشته‌هایی نیست. این نوشته تا حالا بیشترین تلفات رو داده، بهترین سفرها رو به کشتن داده و جلوی خلق بزرگترین شاهکارها رو گرفته. وقتی جوانان یک